

با نظریه پردازی «متذکر می شود که مفهوم ارتكازی عدالت را باید در ارتباط با نظریات و نظریه پردازی های مختلفی فهمید که خودش علاوه بر کتاب «نقد و بررسی نظریه های عدالت»، در این بخش نیز به بعضی از آن ها از مارکس تا علامه طباطبائی (ره) و دیگران اشاره کرده است (ص ۴۱-۵۱).

پس از بحث درباره چیستی عدالت، بخش دوم فصل اول به بحث از عدالت اجتماعی اختصاص می یابد. توضیحی که واعظی درباره عمومیت مطلق عدالت اجتماعی نسبت به عدالت توزیعی و بررسی تطور تاریخی آن ها از حداقل زمان ارسطو تا اکنون می دهد، از یک سو قدمت این بحث را بررسی کرده (ص ۵۱-۶۸) و از سوی دیگر، مقدمات بند ششم از فصل اول یعنی تمایز مهم میان عدالت اجتماعی ماقبل مدرن و دوره مدرن را فراهم می آورد. در بند ششم، واعظی با تمایز «تلقی اخلاقی سیاسی از عدالت»، این تلقی را عمدتاً معطوف به دوره ماقبل مدرن کرده و «تصور اجتماعی سیاسی از عدالت» را متعلق به دوره مدرن می داند (ص ۷۴-۷۹). او با ارجاع به آگنس هلر، متذکر می شود که در قرن ۱۸ و ۱۹، به واسطه تفکیک تحقیقات نظری اخلاق و سیاست، زمینه پیدایش تلقی اجتماعی سیاسی از عدالت فراهم شد. «به واسطه این جداسازی، پرسش از عدالت و بی عدالتی، در چهارچوب درک علمی از جامعه پی گرفته شد؛ بنابراین معنای این جداسازی، غفلت محض از مقوله اخلاق نبود، بلکه مقولات و ملاحظات اخلاقی، دیگر قدرت برانگیزانندگی نداشتند و این یافته ها و ملاحظات اجتماعی و سیاسی بودند که نقش آفرین اصلی و ترسیم گر خطوط بنیادین نظریه های عدالت شدند» (ص ۷۶).

● نقد فصل اول

مهم ترین نکته انتقادی در این ابتدا، همین اشاره اخیر نویسنده به تمایز عدالت در دنیای مدرن و ماقبل مدرن است. اصل این توجه در فهم عدالت اجتماعی در دوره معاصر اهمیت بسزایی دارد، اما حداقل عنوان انتخاب شده چندان مفید به مقصود نیست. همان طور که نویسنده نیز متذکر شده، عدالت در نزد قداما بی توجه به سیاست نبوده، اما در دوره مدرن نیز شاهد توجه بسیار زیادی از فیلسوفان و متفکران مدرن به اخلاق هستیم. اخلاق اسپینوزا، اخلاق در عقل عملی کانت، اخلاق در توضیح دورکیم از وجدان جمعی و بسیاری از آثار دیگری که سعی در توضیح اخلاق در دوره مدرن داشته اند، همگی بیانگر آن است که در دوره مدرن نیز همچنان می توان عدالت را به مثابه موضوعی اخلاقی مدنظر قرار داد. شاید اگر نویسنده محترم، با ارجاع به لئو اشتراوس، متذکر می شد که در دوره کلاسیک با ارجاع به ارسطو می توان از تقدم رُبنی اخلاق (نیکوماخوس) بر سیاست سخن گفت و در دوره مدرن، به خصوص با طرح نیکولو ماکیاولی و جایگزینی موضوع فلسفه سیاسی از حقیقت به تکنیک، شاهد تقدم سیاست یا جامعه بر اخلاق هستیم (اشتراوس، ۱۳۹۳: ۱۰۰-۱۱۰)، معنا و مفهوم مورد نظر صریح تر و آشکارتر به مخاطب منتقل می شد.

● فصل دوم: چرایی عدالت اجتماعی

نویسنده محترم در فصل دوم، عمدتاً به چرایی «عدالت اجتماعی» (و نه صرفاً چرایی عدالت) پرداخته است. وی پس از طرح بحثی درباره رابطه عدالت فردی و اجتماعی، «عدالت به مثابه اخلاق اجتماعی» را مبنای توضیح عدالت اجتماعی قرار می دهد و چهار مفروضه (فرض اول، عدالت مراده ای و مبادله ای و فرض دوم، شرط عدالت برای تصدی مناصب حاکمیتی) (ص ۸۶)، در این باره را بررسی می کند و فرض سوم و چهارم (الزامات عدالت در نظم اجتماعی و مدل مطلوب روابط اجتماعی و کلان ساختارهای اجتماع) (ص ۸۶-۸۷) را مصداق واقعی عدالت اجتماعی می داند (ص ۸۹). این چهارچوب تحلیلی از اخلاق، به نظر می رسد از یک سو ناظر به تلاش احمد واعظی برای عبور از گسست دنیای